

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۴۰۷.۰۹

قرار داد مسکو

نمودی از پذیرش یک شکست دردناک

چندی قبل ضمن گزارش مسافرت "اوباما" به "روسیه" رسانه ها اعلام داشتند، که سر انجام بین ایالات متحده امریکا و فدراتیو روسیه توافق به عمل آمد تا روسها استفاده اکمالاتی نیروهای نظامی ناتو را به منظور پیشبرد جنگ در افغانستان از داخل خاک خود اجازه دهند. هر چند در رابطه با این خبر از طرف رسانه های غربی زیاد تبصره صورت نگرفت و به اصطلاح خواستند تا زیر انبوه مسایل دیگر درجه اهمیت آنرا کتمان نمایند، مگر در حقیقت آنطور نبوده این قرار داد از چندین جهت می تواند در چگونگی تکامل اوضاع در افغانستان و منطقه حایز اهمیت باشد، که در ذیل به بخش هائی از آن اشاره صورت می گیرد:

۱- ضمن یک نظر اجمالی به سده گذشته به ویژه نیمه دوم آن می بینیم که افغانستان در تمام آن دوران به مثابه یک قدرت حایل بین شرق و غرب از موقعیتی برخوردار بود که هر دو بلاک امپریالیستی "ناتو" و "وارسا" در آن تا حدودی از حق!! مساوی در غارت خلق ما برخوردار بوده ، هیچ یک از آنها نمی توانستند منافع طرف دیگر را به مخاطره انداخته و پایمال نمایند. همچنان دیدیم وقتی غرب خواست با خریدن "داوود" کفه ترازو را به نفع خویش برگرداند، با چه عکس العمل فاجعه آمیزی از طرف نیروی رقیب "شوروی آنزمان" مواجه گردید. عکس العملی که با به قدرت رسانیدن مشتی مزدور خود فروخته و میهن فروش که در بی آزرمی و دیده درائی سرآمد روزگار اند، یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان "حدخا" یکی از سیاه ترین و دردناک ترین صفحات تاریخ کشور ما رقم خورده و تا هنوز که از آغاز فاجعه نکبتبار ثور ۵۷ بیش از سه دهه می گذرد، کشور به مجمری از آتش مبدل شده و مردم آن در باتلاقی از خون دست و پا می زنند.

روسها از همان نخستین ساعات پیروزی حزب مزدور شان ، افغانستان را که غارت آن حق!! تمام قدرت های امپریالیستی شناخته می شد، بخش لاینفکی از سیستم "سرمایه داری انحصاری دولتی" به شمار آورده از لحاظ ستراتیژیک آن را کاملاً با منافع خود مدغم به شمار آوردند. همانطوریکه بار ها متذکر شده ام در آن زمان غرب

و در رأس آن امپریالیزم امریکا با گذشتن از حق!! استعماری خود در افغانستان فقط می خواستند پاکستان و در نهایت خلیج را از حیطة تجاوز و قدرت شوروی ممنوع ورود اعلام و حفاظت نمایند.

خیزش ظفرمند خلق ما علیه متجاوزان "سرخ های سیاه دل" و پیکار دوران ساز شان با ظرفیت قربانی دهی قیاس ناپذیر، تنها محاسبات شوروی اشغالگر را غلط به اثبات رسانید، بلکه محاسبات غربی ها را نیز بر هم زد. که متناسب با آن آزمندی های آنها نیز فزونی یافته، امیدواری هائی را در ذهن آزمند آنها به وجود آورد تا باز هم افغانستان را به مثابه "لاشه ای" در نظر گیرند که هرگز درنده و هر شغالی را در آن حقی!! وجود داشته باشد.

همزمان با تکامل جنگ علیه شوروی اهداف ستراتیژیک غرب نیز در تناسب با آن تکامل نموده از "هیچ به نصف و از نصف با تمام" مشخص گردید. این درست زمانیست که شوروی همانطوریکه زنده یاد "مجید کلکانی" داهیانه "تباهی" آن را در اوج قدرتش پیشگوئی نموده بود، پروسه اضمحلال خود را می پیمود. حاکمیت اسلام سیاسی در افغانستان در هر دو شکل آن "مجاهد و طالب" در حقیقت می تواند نمود کاملی از رسیدن موقت غرب به اهداف ستراتیژیک آن در افغانستان به شمار آید.

توقف سقوط روسیه و احیای مجدد خواست های استعماری آن در شرق، تزئید اشتباهی امپریالیستی غرب و در رأس آن امپریالیزم امریکا به منظور گسترش ساحه نفوذ بیشتر، رقابت های قدرت های رقیب در منطقه به غرض بردن سهم بیشتر از آن "لاشه" در بطن حاکمیت جبارانه و قرون وسطائی طالب توأم با تمرد هائی از خط داده شده ارباب قدرت به وسیله آنها، باعث گردید تا بار دیگر در افغانستان آتش جنگ شعله ور گردیده، بازی مرگ جدیدی آغاز یابد.

در بطن چنین اوضاعی، حادثه المناک ۱۱ سپتمبر اتفاق می افتد و امپریالیزم جنایت گستر امریکا به مثابه محور تمام آن بازی مرگ، بر افغانستان یورش آورده با دهشت قیاس ناپذیری به کشتار مردم ما دست یازید. هدف از تمام آن دهشت و کشتار حاکمیت کامل بر افغانستان و دست رقیب را از آن کوتاه کردن بود. هدفی که از دید عناصر جیون و بی اطلاع از تاریخ افغانستان برای ابد تحقق یافته و هیچگونه قدرتی نمی تواند دست امریکا را از افغانستان کوتاه نماید.

مگر باز هم مردم افغانستان با وجود آنکه سایه شوم ارتجاع طالبی محتوای مقاومت از ادیخواهانه آنها را وارونه جلوه می دهد، به میدان آمده بار دیگر ضمن قرار گرفتن در یک "آزمون" جدید "رسالت" دیگری را به عهده گرفت. طی این مدت با آنکه مقاومت مردم از امراض گوناگونی "سایه سیاه ارتجاع طالبی بر آن، پراگندگی مفرط، نبودن عقب گاه مطمئن ستراتیژیک، فقدان پیشاهنگ متعهد، آگاه، منضبط و رزمنده، موجودیت طیف وسیعی از خائنان ملی مسلح، و..." سخت زیر فشار قرار دارد، مگر با آنهم رویای اشغال بدون درد سر افغانستان را به کابوس وحشتناک یک جنگ دراز مدت توده ها مبدل نموده، امپریالیزم جنایت گستر امریکا و متحدین آنرا واداشت تا ستراتیژی غارتگرانه شان را باز نگری مجدد نمایند. در این باز نگریست که غرب دوباره به همکاری رقیب زخم خورده دیروزی نیازمند گردیده و مجبور می شود دست به دامانش دراز نماید.

قرارداد اکمالاتی مسکو که ماحصل این درپوزه گری غرب مقابل حریف دیروزیست، اگر از جانبی افتخاریست برای مقاومت افغانستان که دشمن را چنان آسیب رسانیده تا مجبور گردد برای بقای قدرت دست به دامان رقیب دراز نماید، از جانب دیگر شکستیسف فاحش و دردناک برای تمام ناتو و در رأس آن امپریالیزم جنایت گستر امریکا که مجبور شد از بلعیدن افغانستان به تنهایی عقب نشینی نموده، "حق خدا و حق همسایه" را نیز به رسمیت بشناسد. چه نباید تصور شود که روسها برای رضای خدا اینکار را انجام میدهند و به دنبال هیچ منفعتی نیستند. تا جائیکه

اکنون به مشاهده می رسد روسها به چیزی کمتر از زمان قبل از "داوود" قانع نبوده و نمی خواهند سه دهه اخیر را در قبال افغانستان به یاد آرند.

۲ – متناسب با تزئید نقش روسیه به مثابه امکان اکمالاتی به غرض سرکوب خلق ما، پاکستان که تا اکنون از ممر چنین نقشی به حیات سیاسی خویش ادامه داده و ملیارد ها دلار منفعت اقتصادی برده است، به حاشیه رانده شده چه بسا از مقام "سوگلی" حرم سرای انباشته از عجزگان بی آزر منطقه به عقب پرتاب و حتا موجودیتش زیر سؤال قرار گیرد. نفس این زیر پا کردن متحد دیروزی به مثابه یک شکست در سیاست های ستراتیژیک امریکا به ناگزیر، پاکستان را بعد از تلاشهای مذبحانه چندی به منظور حفظ مقام سابق به دامن دیگران و چه بسا حریف دیروزی ببندارد. کمترین تاثیر این تغییر ستراتیژیک، کاهش نقش پاکستان در آینده افغانستان و متناسب با آن نیروهای وفادار به پاکستان در بروکراسی آینده افغانستان می باشد. هر چند برای مزدوران پاکستان سخت هم تمام شود مگر باید این حقیقت تلخ را بپذیرند که همزمان با عقب رفتن "مربی" شان، تاریخ مصرف آنها نیز به سر آمده و در بازی های بعدی چه بسا آماج حملات انتقام جویانه رقیب قرار گیرند. – نمونه ضیاء مسعود.

۳ – اذعان غرب به "حق!! همسایه" صرف نظر از منافع مادی سرشاریکه برای روسها از بابت قضیه افغانستان می آورد، کارت های بازی سیاسی را از نو به هم زده به آنها این امکان را می دهد تا در سایر موارد و در متباقی بخش های جهان خواستار "حق میراث" امپراتوری مرده اش شده دور جدیدی از زیر فشار قرار دادن غرب به وسیله آن قدرت آغاز بیابد. نباید فراموش نمود که این تعامل ایستا باقی نمانده متناسب با اوجگیری مخالفت ها و تشدید جنگ در افغانستان، باج خواهی های روسیه نیز فزونی می یابد.

۴ – رژیم ولایت فقیه با آنکه در ظاهر از این حراج چیزی به دست نیاورده، سخت در تلاش است تا با جلوه نمائی های یک عجزه هزار داماد و طرح های خط ترانزیتی "چاه بهار - قندهار" از قافله عقب نمانده در حد توان خود را نیز به مثابه بدیل احتمالی روسیه پیشکش نماید. مگر به خاطر انجام این مأمول انتظاراتی از غرب دارد که کمترین آن به رسمیت شناختن و تضمین نظام از قهر توده های ملیونی ایران و حد اکثر آن تحمل آن نظام به مثابه یک قدرت "اتمی" جدید در منطقه است. اینکه غرب تا چه حدی به این خواست ایران تن می دهد، بیشتر از همه منوط است به تکامل مبارزه در افغانستان و ظرفیت روسیه در امر اکمالات. در صورتیکه روسیه قادر نشود تحت هر شرایطی این وظیفه را به درستی انجام دهد، برای غرب و در رأس آن امپریالیزم جنایت گستر امریکا هیچ راهی باقی نمی نماند به غیر از آنکه دست به دامن رژیم ولایت فقیه دراز نموده و بار دیگر "حق همسایگی" را در جای دیگری به رسمیت بشناسد مگر اینکه زیر فشار حوادث، از قانون "فرار به جلو" کار گرفته برای مقابله علیه خلق ما در گام نخست به حیات ننگین رژیم ولایت فقیه خاتمه دهد. چنین ماجراجویی به یقین باز هم حلقه طناب را بر گردن امپریالیزم تنگتر نموده، منطقه به گورستان نهائی آن مبدل خواهد گردید.

۵- در پرتو چنین اوضاعیست که آینده ترکیب قدرت در افغانستان رقم می خورد. بدان معنی که همانطوریکه ۱۶ ماه قبل بعد از اجلاس بخارست با صراحت ابراز داشتیم، دوران کاندید هائیکه یک قلاده دارند می تواند خاتمه یافته تلقی شده، فقط کسانی را صاحب شانس رسیدن به قدرت و یا ابقای مجدد در قدرت دید، که در مشاطه گری بتواند دل از همه برباید. قادر باشد متاع خویش را در هر بازاری به فروش برساند. هر چوپانی را سگ و هر پالانی را الاغ گردد. بقایای "حدا" در وجود تنی و منگل، کرسی و یا شورای نظار در وجود عبدالله عبدالله، هریک به تنهایی ثابت ساخته اند که در میهن فروشی و خیانت به مردم افغانستان هیچ دست کمی از یکدیگر ندارند. اساس قضیه در آن است که رقباء کدام یک را در ترازوی میهن فروشی مساعد تر و ارزشمند تر تشخیص می دهند، کرسی را که ضمن

قلاده امریکائی به تبعیت از خاندان "بابای امریکائی" با "فهمیم و خلیلی" ، "سگرت امریکائی خویش را با کبریت روسی آتش می زند" و یا عبدالله عبدالله را که بعد از عمری دلبری برای روسها اینک در صدد آنست تا دل و دین از غرب برباید.

آنچه از قبل می تواند مسلم باشد، رقص سرگردان افراد "حدخا" است در بازار مکاره امپریالیستی، این وطن فروشان و جنایت کاران در هر سطحیکه قرار داشته اند از خاینان و جنایتکاران شورای انقلابی به مانند "تنی و سیستانی" و یا اعضای مرکزیت مانند "منگل" آنقدر در یک جانبه گرایی اغراق نموده اند که کمترین شانس را در رسیدن مجدد به قدرت میهن فروشی مجدد ندارند. هرچند هم مشتاقانه در این راه یخن دریده و از بام تا شام "حامد" ارتش اشغالگر باشند.

قضایا هر طور ادامه یابد، یک حقیقت را نمی تواند هیچ قدرتی انکار نماید، که تمام ستراتیژیست های جهان امپریالیستی وقتی پای مقاومت خلقها به ویژه مردم زنجیر گسل ما در میان باشد، ناگزیر اند بر ستراتیژی خویش تجدید نظر نموده با هر عقب گشت یک شکست مفتضاحانه را بپذیرند.

این قلم را اعتقاد راسخ بر آن است که دیر یا زود سایه شوم و نکبت ارتجاع طالبی از بالای مقاومت آزادیخواهانه مردم برداشته شده و ماهیت رهائیبخش آن چون آفتاب درخشان به همه حیات دوباره خواهد بخشید. دیده شود در آن زمان سیستم امپریالیستی در کل با کدام ترفند ستراتیژی جدیدی را عرضه خواهد کرد.